

## پرده‌هایی از میان پرده دیداری از رومانی

-۱۰-

هر گز گمان نکنید که این فکرها تازگی دارد ، باید عرض کنم که دنیا خیلی قدیم است ، و زیر این آسمان پرستاره ، به روایت آن عبارت که در خرابه‌های پمپئی پیدا شده ، هیچ چیز تازه نیست. همین کشور خودمان ، در طی تاریخ دو سه هزار ساله خود دهها بار مسأله اشتراکی کمونیس را بصورت‌های مختلف آزمایش کرده است ، از انقلاب گئومات مخ تا کر و فر مزدکیان ، از غوغای خرمیان صدر اسلام تا قیام سیاه بوستان زنج و قرامطه بحرین و بالاخره گیرودار نقطویان در عهد صفویه ، همه به یک طریقی با این شعارها سروکار داشته‌اند. هفتصد سال پیش هم گاهی بود که عالمی معتبر را با یکی از ملاحظه مناظره می‌افتاد و به حجت با او بر نمی‌آمد (۱). تاریخ پر نشیب و فراز ما بارها و بارها میدان آزمایش این عقاید بوده و صدها سال قبل از انگلس و پیدایش مارکسیسم با اصول آن آشنائی داشته و به قول مولانا :

پیشتر از خلقت انگور ها خورده می‌ها و نموده شورها

لا بد مزدکیان و خرمیان هم حرفهائی داشته‌اند . در کتاب البدء والتاریخ اشاره شده است که « خرمیان احکام و اخلاق اجتماعی خوب داشته‌اند » (۲). در همین روسیه که علمدار کمونیس و لنین پرور است ، سالها قبل از لنین ، یک زن - که اتفاقاً ما او را می‌شناسیم ولی نه به خوشنامی - مطلبی دارد که شاید تعجب کنید . کاترین دوم روزی ۱۵ ساعت کار میکرد و به قول یک شاعر روسی « دیده بانی بود که هیچوقت عوض نمی‌شد » ، این کاترین جمعی را مأمور تدوین قانون اساسی روسیه کرد و شخصاً مقدمه‌ای بر آن قانون نوشت که این عبارت را داشت : « . . . ملت برای سلطان نیست ، بلکه سلطان برای خدمت اوست ، مساوات افراد ملت یعنی مطیع بودن به قانون واحد » .

وقتی این عبارت را یکی از رجال روسیه در مقدمه قانون دید ، به همکاران خود گفت : « این عبارت ، حصارهای بلند را از پای می‌افکند » ؛ شاید تعجب کنید که این مقدمه در ۱۷۶۷ م ( ۱۱۸۱ هـ ) یعنی ده پانزده سال قبل از انقلاب کبیر فرانسه نوشته شده و شاید بیشتر تعجب کنید اگر بدانید که در فرانسه انتشار این مقدمه و متن قانون روسیه ممنوع شده بود ، و گردش

۱- گلستان سعدی ، باب خاموشی . ۲- بنقل از تاریخ مختصر ایران پل هورن ، ترجمه دکتر شفق س ۲۴ . منتهی در همه احوال سنگ‌سار شده و ناکام مانده اند . فرخی سیستانی در مرگ سلطان محمود فقط از همین سبب متأسف است که میگوید :

آه و دردا که کنون قرمطیان شاد شوند ایمنی یابند از سنگ پراکنده و دار

دنیا را ببین که گوی انقلاب کبیرش را ده سال بعد فرانسه برد ، و بدنامی حکومت تزاری برای روسیه ماند ، تا رسید آن روزی که انقلابیون خاندان سلطنتی روسیه را به سیبری فرستادند و ده شب به صورت دسته جمعی در زیرزمین خانه هاشان به قتل رساندند و چند گاری حاضر کردند و با کمال عجله اجساد را در گاریها جادادند و از شهر خارج نمودند و به چند کیلومتری شهر بردند و در گودالی ریخته با نفت و خار و خاشاک آتش زدند و خاکستر آن را بر باد دادند و تنها مقداری زنجیر کردن و صلیب و انگشتری طلا از خانمها باقی ماند که در آتش نسوخته بود . ( ۱ )

پس راست گفته بود آنکه درباره حرف کاترین گفته بود : « این عبارت ، حصارهای بلند را از پا می افکند » و با این حساب ، باید این سخن را هم درست بدانیم که به ابن زیاد نسبت می دهند و گویا پس از واقعه عاشورا به زبان آورده و گفته بود : « حسین بن علی به شمشیر جدش به قتل رسید ، نه به فرمان من » !

اما اگر بخواهید بدانید که در همان روزها که کاترین آن حرفها را می زد ، در کشور ما چه خبر بود باید بگویم در سرزمینی که ۵۰۰ سال قبل از کاترین ، شاعر بزرگش سعدی همان مضمون کاترین را چنین به شعر در آورده بود :

پادشاه پاسبان درویش است      گر چه رامش به فر دولت اوست  
گوسفند از برای چوپان نیست      بلکه چوپان برای خدمت اوست

آری ، در همین سرزمین ، در آن روزها خوانین زند حکومت میکردند و یکی از آنان جعفر خان زند - پدر لطفعلی خان معروف - بود که به روایت روضة الصفا ناصری :  
« . . . شکم خواری ننومند بود . . . در هر روزی پنج من حلیم به کار بردی و علاوه بر آن نیز چندین مرغ کباب تنقلا خوردی ، زور و قوت جسمانیش به مرتبه ای اعلا بود که به پنجه ، پنجه آهنین می تافت و به شمشیرشتر را به پالان میبرد » ( ۲ ) لابد خواهید گفت خوب شد که این مرد به پادشاهی نرسید . حرفی نیست ، پسرش لطفعلی خان هم نتوانست حکومت زنده را حفظ کند ، و سلطنت را به آقا محمد خان قاجار سپرد ، که درست در سال ۱۲۱۰ هـ ( ۱۷۹۶ م ) یعنی در سال مرگ همان « دیده بانی که هیچوقت عوض نمی شد » تاجگذاری و پس از تسلط بر کرمان و فارس و آذربایجان و خراسان اعلام سلطنت مستقل و تعیین ولیمهدی باباخان را کرد ، ولی خوبست نظر این مرد را هم - که در عین حال دلیر و سلحشور بود - نسبت به مردم و رعیت خود بدانیم . او وقتی باباخان را به ولیمهدی انتخاب کرد ، برای او وصیتی کرد ، لابد انتظار دارید که توصیه کرده باشد فی المثل اسناد مالکیت اصلاحات ارضی را به مردم بدهد ، یا آنها را در سهام کارخانه شریک کند . خیر . او چنین وصیت کرد : « . . . رعیت چون آسوده گردد در فکر عزل رئیس و ضابط افتد . . . این گروه فرومایه را باید به خود مشغول کردن ، که از رعیتی و گرفتاری فارغ نگردند ، و الا کارزراعت و فلاحت نقصان یابد . و توفیر در غله و حاصل ضعیف شود ، و قحط پدیدار آید ، و لشکری از کار بیفتند ، و فسادهای عظیم روی دهد ، و ملک از میان برود . ارباب زراعت و فلاحت

باید چنان باشند که هر ۱۰ خانه را يك ديگ نباشد، تا به جهت طبع آتش يك روز به عطلت و انتظار بسر برند، و الا رعيتی نکنند و نقصان درملك روى دهد . . . (۱)

وقتی آدم صورت مالیاتهای دوره قاجار را می بیند، آنقدر عجیب است که گاهی صورت طنزآمیز مسخره ای دارد، مثل مالیات «چوب بلوچستان» که هر حاکم کرمان از قریه ماهان می گرفت، و آن برای ترکه هایی بود که هنگام حرکت به بلوچستان همراه بر میداشتند تا به محض رسیدن به بلوچستان بلوچها را تنبیه کنند، یا مالیات «گوش خری» که برای هر خری ۳ شاهی تا قبل از سلطنت پهلوی از هر زارعی که يك خرداشت می گرفتند و گوش حیوان را داغ می کردند. و مالیات «سر شمار» که از هر نفری ۲ قران دریافت می شد، یا «پاکاری» که از هر خرمنی ۵ من گندم و يك «بارگاه» هر سال به کلانتر می پرداختند، و عجیب تر آنکه مثلاً در کوهستان ما (پاریز) سه طبقه «خواجگان» (بزرگان قوم) و «روضة خوانها» و «مرده شوی های» از این مالیات ها معاف بودند<sup>۱</sup>

حالا ما ببخود توی کتابها می افتم که ببینیم مالیات بندی انوشیروان برای سرشماریا درخت شمار و امثال آن بر روی چه اصولی استوار شده بوده است! به همین دلیل بود که وقتی علمای جامعه شناس بعضی کشورها متوجه اختلاف طبقات شدند و به قول شاعر و همشهری خودمان فؤاد کرمانی (معروف به آقا فتح الله ملا سلطان) دیدند که:

دارنده دندان به جهان نانش نیست      وان گه که به نان رسید دندانش نیست  
این را زن زیباست ولی عنین است      و آن يك عزب است و زن بفرمانش نیست  
آمدند و راه علاج و چاره کار را در کمونیسم جستند و دست به سیم آخر زدند.

فلاکه برای تسلط بر این خلق لجام گسیخته، کمونیسم مہاری بس نیرومند است. چه خوش همه سلاح خلق را از آنان گرفت، همه فریاد آنان را برای حمایت خود اختصاص داد و چنان شد که صدها و میلهونها خلق فریاد برمی آوردند که برای حفظ و حمایت سوسیالیسم حاضریم از صبح تا شب جان بکنیم و به نان بخور و نمیری بسازیم و دم بر نیاوریم. دولت ها هم مردم را به مجاهده واداشته اند که هدف نجات سوسیالیسم و دموکراسی است، اگر سیل تراکتورها و کامیونهای گندم و هواپیماهای جنگی و بطور کلی نتایج کارشبانه روزی کشورهای سوسیالیستی به شرق و غرب و خاورمیانه سرازیر است (۲) چه بالك که هدف نجات دموکراسی و سوسیالیسم است و جنگ با امپریالیسم و تأمین آینده. امروز را گو میاش که هدف بهبود آینده است. به گمان من شمشیر قهر خداوند برای تنبیه این خلق عالم است که گاهی در صورت تبرزین نادری تجلی میکند و گاهی در کسوت دفاع از سوسیالیسم. هیچ سلاحي نمیتوانست این مخلوق عاسی سرکش را تا این حد رام کند که خود مردمی را برای حکومت خود برگزینند

۱- روضة الصفا، ج ۹ ص ۳۰۱. ۲- و این تنها سرمایه ها و محصولات نیست که در این راه میرود، کارخانه های سبیری احتیاج به آدم و متخصص دارد، و عجب نیست اگر در روزنامه ای می خوانیم که «بنابريك موافقت نامه جدید، امسال، دوازده هزار نفر بلغاری به شرق سبیری اعزام شده اند».

(از مجله سلکسیون، ترجمه جهانشاه سی سختی، روزنامه پارس)

و آن مردم دسترنج کار شبانه روزی آنان را بصورت باروت دود هوا کنند و آن وقت همین مردم دست بزنند و هلله و هیاهو کنند و زنده باد برکشند و این بساط که بدین صورت گسترده شده باین زودیها دگرگون شدنی نیست :

این کرد و غباری که توانگیخته‌ای  
باران دو صد ساله فرو نشاند  
بزرگترین مزیتی که طبع آدمی دارد ، خوگری اوست به آنچه پیش می‌آید و طبعاً امروز مردم کشورهای سوسیالیست هم به همه اصول و عوارض آن خو گرفته‌اند و بدیهی‌های آن را به خوبیهایش می‌بخشند (۱) و سوخت‌بمرا روی نرماشیر می‌کشند ؛ جناح غرب هم خوب می‌داند که به قول ناپلئون بزرگ « برای تسخیر روسیه ، باید اول برفها را آب کرده ،

\*\*\*

عیب اینگونه رژیم‌های متعصب تنها این نیست که ازدنیا بریده می‌شوند ، عیب بزرگتر آنست که اهل علم و فن و هنرمندان و دانش پژوهان و روشنفکران و هر کسی که به قول حافظ « سرش بدینی و عقیبی فرو نمی‌آید » به هر طریق که باشد مهاجرت میکند و بخود می‌گوید :

« جایی بروم که قدر من بشناسند  
قدر من و قیمت سخن بشناسند »

وقتی شاه اسماعیل در جواب علمای سنی که میگفتند « اشهد ان علیاً ولی الله » را از نماز بردار ، گمت : « مرا به این کار واداشته‌اند و خدای عالم ، با حضرات ائمه معصومین همراه من هستند ، و من از هیچکس باک ندارم ، بتوفیق الله تعالی ، اگر رعیت حرفی بگویند ، شمشیر میکشم و یک کس را زنده نمی‌گذارم ، (۲) تکلیف همه روشن شد ، زیرا خود طلبعه‌ای بود که بسیاری از علمای اهل سنت از ایران فرا رفتند و یا به هند پناهنده شدند که آزادی بیشتری بود یا آنها که دستشان به هند نمی‌رسید دست به دامن عثمانی زدند و از ترس عقب جراره به مار غاشیه پناه جستند ؛ در عثمانی هم اهل تشیع که آزاد فکر بودند ناچار به ایران مهاجرت کردند و فرار مغزها شروع شد و یکی از آنها خانواده همین « شیخ بهائی جبل عاملی » بود که تمام ثروت باب عالی و کناره بسفر را اگر بخواهند با مغز او عوض کنند باز مغز او می‌چربد ؛ اما چه میشود کرد ، سلطان سلیم و جانشینانش تحمل کسی که « حی علی خیر العمل » در اذان میگفت نمی‌توانستند داشت .

از میان روشنفکران کشورهای شرق هم پس از تسلط کمونیسم بناچار هر که پائی و خری داشت به حیلت بگریخت و هر کدام به يك گوشه رفتند و برای خود کاری دست و پا کردند و تنها در يك پای تخت اروپائی یعنی پاریس به قول روزنامه لوموند (۳) تنها ۱۵۰ هزار از اینگونه تبعیدی‌ها و « سرگشگان وادی بی‌سرانجامی ، زندگی میکنند و ۷ مرکز مهم در پاریس وجود دارد که کارش تنها سرو سامان دادن و کار پیدا کردن اینگونه آوارگان است که از تمام کشورهای عالم (شرق و غرب) به آنجا آمده‌اند .

۱- کشورهای شرقی اروپا - بعد از جنگ دوم - از بدبختی‌های بی‌امانی که حکومت‌های دموکراسی بیجان آنان افکند به جناح شرق - یعنی کمونیسم پناه بردند و مصداق شعر مولانا شدند :

ای ز دودی رسته ، در ناری شده  
لقمه جسته ، طعمه ماری شده

۲- سیاست و اقتصاد عصر صفوی ص ۳۳ - ۳- مورخ ۴ فوریه .

خود ما بخاطر داریم که چندی پیش یکی از همین مردم اهل نظر به ایران هم آمد . رولف ماتسوخ که اصلا اهل چک اسلواکی بود و بعد از انقلابات سرخ آن کشور ، به خارج فرار کرد و باد مخالف کشتی او را به دانشگاه ایران افکند که در حکم گنج های باد آورد خس و پرویز بود . او بر کلیه زبانهای سامی و آکادی و عبری و لهجه های کننانی و عربی و حبشی و سریانی و یونانی تسلط داشت ، از دانشگاه پاریس دکترای تاریخ مذاهب و فلسفه را گرفته بود و رساله دکتری او تحت عنوان « اسامی اسلاوی در جغرافیای عربی » با امتیاز گذشته بود ، سپس در دانشگاه براتیسلاوا ، لهجه های زنده آرامی ( مندائی و سریانی جدید ) را یاد گرفته بود و چون از کشور خود پراکنده شد به ایران آمد و در ۱۳۳۰ تبعمه ایرن شد ، فارسی را از خود ماها بهتر حرف میزد و میفهمید و زبان آلمانی و عربی برایش مثل آب خوردن بود ( ۱ ) ، و خلاصه از جمله کسانی بود که مرحوم تقی زاده درباره او گفته بود « در دنیا کم نظیر است » ( ۲ ) !

حالات متوجه شدید که چرا اولیای هوشمند رومانی از میان این همه پرده های رنگارنگ تنها « میان پرده » را انتخاب کرده ، از هول حلیم توی دیگ نیفتاده اند . باز ما میدانیم که انشتین عالم معروف هم یکی از همین گونه آوار گسان تعصب نازیسم آلمان به آمریکا بود ( ۳ ) و هزار و پانصد سال پیش هفت دانشمند روحانی بزرگ رومی هم به دربار انوشیروان آمده بودند که از ظلم ژوستینی نین در عذاب بودند ( ۵۲۹ میلادی ) و البته بید نمی نمایند که در همان روزگار به علت تعصبات زرتشتیان دور و بر انوشیروان ، بسیاری از اهل فکر و مردمان صاحب نظر نیز بعد از روز « مزدک کشی » راه دیار دیگر - مثلا یمن - را پیش گرفته باشند یا در جزء سپاه و هرز به آنصوب رانده شده باشند . **نا تمام**

۱- برای کیفیت مهاجرت او از ایران ، و رفتن به دانشگاه برلن ، رجوع کنید به نای هفت بند تألیف نگارنده . ( ص ۶۳ )

۲- میگویند ، این مرد با این مقدمات ، یک روز به کلانتری رفته بود تا مقدمات سکونت خود و دریافت کارت اقامت را تهیه کند . ورقه ها را پر کردند و باو دادند که امضاء کند ، سر کلانتر نامه را باو داد . ماتسوخ یک امضائی کرد ( یعنی خطی از چپ کشید که البته ناخوانا و نا مفهوم بود ) پاسپاتی که نامه را داده بود استامپ را هم باو داد و انگشتمش را بر آن نهاد و زیر کاغذ زد ، و سپس در کنار آن نوشت « صاحب ورقه بدون سواد است و اثر انگشت او گواهی میشود » ! .

۳- فکر نکنید که در آمریکا از این حرفها نباشد ، آنجا هم تعصب بصورت دیگری خود را نشان میدهد ، باب هوپ هنرمندی که مردم را می خندانند ، میگوید :

« ما آمریکاییها از دو چیز خیلی نفرت داریم: یکی تعصب نژادی، و دیگری سیاهپوستان! »  
مولانا گوید :

جاه و مال آن کبر را زان دوست است

این تکبر از نتیجه پوست است

منجمد چون غفلت یخ ز آفتاب

این تکبر چیست ؟ غفلت از لباب